پژوهشنامه خراسان بزرگ
شماره ۳۲ پاییز ۱۳۹۷
No.32 Fall 2018
۸۵-۷۱
تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۰۱/۱۹ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۸/۰۴/۰۱

جایگاه سادات حسینی اعرجی بلخی در عهد حاکمیت ترکان (۶۱۸-۳۸۹ق)

سید حسن حسینی : دانشجوی دکتری تاریخ ایران بعد از اسلام دانشگاه فردوسی مشهد (hoseyny.darrud@gmail.com)
هادی وکیلی : دانشیار گروه تاریخ دانشگاه فردوسی مشهد
علی ناظمیان فرد: دانشیار گروه تاریخ دانشگاه فردوسی مشهد (nazemian@um.ac.ir)

چکیده

طی قرون چهارم تا ششم هجری خاندان‌های سادات در خراسان و سایر نقاط ایران شکل گرفتند. خاندان سادات حسینی اعرجی بلخی یکی از این خاندان‌ها است که در منطقه بلخ استقرار و تداوم یافت. هدف این پژوهش با تکیه‌بر روش توصیفی-تحلیلی، پاسخ به این پرسش است که این خاندان چه جایگاه اجتماعی، سیاسی و فرهنگی در عصر حاکمیت ترکان (۶۱۸-۳۸۹ق) در خراسان داشت؟ یافته‌های پژوهش با استفاده از منابع انساب و تاریخ، بیانگر آن است که افراد خاندان حسینی اعرجی بلخی، به سبب جایگاه اجتماعی ممتازی که در بین جامعه و حاکمان ترک‌تبار برخوردار بودند، به مقام نقابت سادات در بلخ و برخی شهرهای دیگر خراسان چون غزنه و مرو منصوب و در مشاغل مهم سیاسی چون ریاست شهر، ندیمی سلطان و سفارت به‌کار گرفته شدند. تداوم جایگاه اجتماعی ممتاز و محبوبیت آن‌ها نزد خوارزمشاهیان، سبب شد سلطان محمد خوارزمشاه در مخالفت با خلیفه عباسی، علاءالملک ترمذی؛ یکی از علمای برجسته این خاندان را به‌عنوان خلیفه مسلمین انتخاب نماید. در میان سادات حسینی اعرجی بلخی شعرا، محدثین، فقها و هنرمندانِ برجسته‌ای ظهور و آثاری نیز از خود برجای نهادند. آن‌ها در برگزاری مجالس علمی، حمایت از علما و تربیت شاگرد نیز کوشا بودند. ایشان باوجود پیروی از مذهب تشیع، با تأکید بر مشترکات بین مذاهب اسلامی، الگوی وحدت در جامعه اسلامی خراسان را دنبال نمودند.

واژگان کلیدی: سادات حسینی، بلخ، خراسان بزرگ، غزنویان، سلجوقیان، خوارزمشاهیان

Abstract

During the fourth to sixth centuries AH, Saadat families were formed in Khorasan and other parts of Iran. The family of Sadaat Hosseini Araji Balkhi is one of these families that settled and lived in the Balkh region. Relying on the descriptive-analytical method, the purpose of this study is to address this question: what social, political and cultural position this family had in Khorasan during the rule of the Turks (389 - 618 AH)? Using the historical and genealogical sources, the findings of the study indicated that the members of the Hosseini Araji Balkhi family, were appointed as noghaba of sadaat in Balkh and some other Khorasan cities such as Ghazni and Marv due to their privileged social status among the Turks community and rulers, They were also employed in important political occupations such as the Riasat, Nadim Sultan and ambassador. Their recurrent privileged social status and their popularity with the Khwarazm Shahs, led sultan Mohammad Khawrazmshah to choose one of the prominent scholars of this family as the Muslim Caliph in opposition to the Abbasid caliph. Prominent poets, hadith narrators, jurists and artists emerged among Sadaat Hosseini Araji balkhi. They also tried to hold scientific meetings, support the scholars, and train the students. Despite following the Shiite religion, they followed the pattern of unity in the Islamic community of Khorasan, emphasizing the commonalities between Islamic religions.

Keywords: Sadaat Hosseini, Balkh, Great Khorasan, Ghaznavids, Seljuks, Khawrazmids

*نویسنده مسئول مکاتبات:هادی وکیلی (vakili@um.ac.ir) (۰۹۱۵۳۱۳۹۶۴۳)

مقدمه

مهاجرت سادات به ایران و بەویژه خراسان، پیامدهای گوناگونی به همراه داشت. یکی از این پیامدها، شکل‌گیری خاندان‌های سادات در نقاط مختلف طی سده‌های چهارم تا ششم هجری بود. سادات حسینی اعرجی بلخی یکی از این خاندان‌ها بود که از حدود اوایل قرن چهارم در بلخ شکل یک خاندان مستقل به خود گرفت. جد بزرگ این خاندان، عبیدالله اعرج[۱]، فرزند حسین اصغر بن امام زین‌العابدین(ع) می‌باشد و شهرت اعرجی این خاندان از لقب وی گرفته شده است. وی در ۱۳۲ق، پس از پیروزی عباسیان، به خراسان وارد شد و نزد ابومسلم خراسانی (م: ۱۳۷ق) رفت. چون در این سرزمین موردتوجه مردم قرار گرفت و هم‌زمان از طرف سلیمان بن کثیر خزاعی، بزرگ داعیان عباسی در مرو، به وی پیشنهاد قیام علیه عباسیان داده شد، مورد بدبینی ابومسلم قرار گرفت و تبعید (بخاری، ۱۳۸۱: ۷۰) و به نقلی کشته شد (طبری، ۱۳۸۵: ٦/۱۰۴-۱۰۳). جعفر الحجة، جد دیگر این سادات در مدینه ساکن بود و به دستور هارون‌الرشید (م: ۱۹۳)، هجده ماه زندانی شد (حسینی مدنی، ۱۴۱۸: ۱۰۱). حسن بن حسین بن جعفر الحجة، نخستین فرد از این شاخه از سادات حسینی است که احتمالاً از مدینه به بلخ آمد و در این شهر صاحب نسل گردید (عبیدلی، ۱۴۱۳: ۲۳۱؛ مروزی‌ازوارقانی، ۱۴۲۸: ۶۴). کیاء گیلانی سال ورود وی به بلخ را ۲۴۱ق نوشته است و مهاجرت وی به این منطقه را هم‌زمان با خلافت متوکل (۲۴۷-۲۳۲ق) دانسته است (کیاء گیلانی، ۱۳۸۵: ۱۴۲). با توجه به این سخن، می‌توان احتمال داد وی نیز به‌مانند دیگر ساداتی که در عهد متوکل بر اثر سخت‌گیری و دشمنی او، به مناطق دوردست پناه بردند، به بلخ آمده باشد. البته ابن عنبه نخستین فرد مهاجر از این خاندان به بلخ را حسین، پدر حسن، دانسته است (ابن عنبه ، ۱۴۲۵: ۴۰۳). اگرچه اجداد این سادات در ابتدا گرایش به تشیع زیدی داشتند، اما به‌مرور گرایش به تشیع امامی در بین آن‌ها پررنگ شد. ناحیه بلخ در عصر مهاجرت جد این سادات، یکی از مناطق بااهمیت و از ربع‌های چهارگانهٔ خراسان به شمار می‌رفت (یعقوبی، ۱۴۲۲: ۱۱٦). شهر بلخ نیز که از کهن‌ترین شهرهای خراسان بزرگ است، در قرن سوم از رونق خاصی برخوردار بود. ابوجعفر محمد موسوی هارونی نیشابوری (۵۴۸-۴۸۳ق)[۲] از علمای نسب‌شناس قرن ششم هجری در نیشابور، (بیهقی، ۱۳۸۵: ۴۲۳/۱) کتابی در انساب سادات حسینی اعرجی بلخی تحت عنوان *نسب سادة ملوک بلخ* تدوین کرده (مرعشی، ۱۳۷۲: ۵۸۹) که اکنون موجود نیست و همراه کتب انساب دیگر وی، پس از اینکه توسط غزها در ۵۴۸ق، کشته شد، ناپدید گردید (بیهقی، ۱۳۸۵: ۲/٦۴۰). از عنوان این کتاب برمی‌آید که این سادات در قرن‌های پنجم و ششم هجری، در اوج شهرت سیاسی و اجتماعی بوده‌اند و کاربرد واژه «ملوک» دربارهٔ آن‌ها که به معنی پادشاه و شاه است، توسط این نسب‌شناس، گواهی بر این مدعاست.

پیشینه پژوهش

اگرچه پیش از این، در تحقیقات مرتبط با تاریخ افغانستان و خراسان بزرگ، مطالبی پیرامون سادات حسینی اعرجی آمده است ازجمله در پژوهشی با عنوان *شبه خلیفهٔ علوی سید علاءالملک ترمذی* از محسن جعفری‌مذهب، اما اطلاعات مختصری در سه صفحه، دربارهٔ علاءالملک ترمذی ارائه می‌نماید. *امام علی یا امامزاده علی* از سید حسن فاطمی پیرامون مزار شریف و ارتباط آن با یکی از سادات اعرجی به نام علی بن ابی‌طالب، بحث مستندی را آورده است. *تاریخ تشیع در افغانستان* از عبدالمجید ناصری داودی، اطلاعات پراکنده‌ای پیرامون سادات اعرجی دارد و اشتباهاتی در مورد برخی شخصیت‌های این خاندان در آن راه‌یافته است. دربارهٔ سادات خراسان در برخی پژوهش‌های عمومی‌تر ازجمله *نهاد نقابت در خراسان طی قرون چهارم و پنجم هجری* از محمدحسن الهی زاده و راضیه سیروسی نیز مطالبی ذکرشده است. *ورود سادات در افغانستان*، اثر سید طالب مروج

---

۱. اعرج به معنی لنگ و شَل است (دهخدا، ۱۳۳۷: ۷/ ۲۹٦۸). ظاهراً عبیدالله لنگ بوده است.

۲. عمادالدین ابوجعفر محمد بن علی بن هارون بن محمد بن هارون بن محمد بن جعفر الدقاق بن محمد بن احمد بن هارون بن موسی الکاظم(ع). وی مشهور به «نسابهٔ المشرق» بود (بیهقی، ۱۳۸۵: ۲/٦٤٠).

بلخابی روش نقلی دارد و درواقع مطالب کتب انساب دربارهٔ سادات حوزهٔ افغانستان کنونی، ازجمله سادات بلخ را کنار یکدیگر قرار داده است و تحلیلی ارائه نمی‌نماید. در *ریشه-های تاریخی حضور سادات و علویان در افغانستان* از سید علی‌نقی میرحسینی مطالبی پیرامون خاندان جعفر الحجة در بلخ، گردآوری‌شده که فاقد انسجام و تحلیل مناسب است. از همین نویسنده، *زمینه‌ها و عوامل گسترش تشیع در حوزه بلخ از آغاز تا حمله مغول* منتشرشده است که مطالب آن درباره سادات بلخ، عملاً تکرار دستاوردهای علمی پیشین او می‌باشد. در *اطلس تاریخی سادات ایران (سادات خراسان* بزرگ) اثر اسماعیل رضایی برجکی نیز مطالب مستند و تحلیل‌های مناسبی پیرامون سادات حسینی اعرجی بلخی ذکر گردیده، اما به جایگاه اجتماعی و مذهب آن‌ها پرداخته نشده است. درمجموع تاکنون پژوهش مستقلی پیرامون این خاندان و جایگاه اجتماعی، سیاسی و فرهنگی آنان در دورهٔ حاکمیت ترکان صورت نگرفته است.

روش پژوهش

پژوهش حاضر می‌کوشد به روش توصیفی-تحلیلی نقش خاندان سادات حسینی بلخی را در عصر حاکمیت ترکان (۶۱۸-۳۸۹ق) یعنی غزنویان، سلجوقیان و خوارزمشاهیان، مورد بررسی قرار دهد و به این سؤالات پاسخ گوید: ۱. سادات حسینی اعرجی بلخی از چه جایگاه اجتماعی در عهد حاکمیت ترکان برخوردار بودند؟ ۲. نقش و مواضع سیاسی سادات حسینی اعرجی بلخی، در عهد حاکمیت ترکان شامل چه اموری بود؟ ۳. سادات حسینی اعرجی بلخی، چه نقشی در عرصهٔ فرهنگی عهد حاکمیت ترکان ایفا کردند؟

جایگاه اجتماعی

سادات به دلیل انتساب به پیامبر(ص)، در قلمرو حکومت-هایی که قبل از ترکان در خراسان روی کار آمدند، از جایگاه اجتماعی ممتازی برخوردار بودند. این امر در عهد ترکان، طی قرون پنجم و ششم هجری نیز تداوم یافت. عامل انتساب به پیامبر(ص)، آنگاه‌که با عواملی چون توانایی اقتصادی و پشتوانه‌های علمی همراه می‌شد، در تقویت و تثبیت جایگاه ممتاز اجتماعی مؤثرتر بود. انتساب سادات حسینی اعرجی به پیامبر(ص)، نه‌تنها نزد طبقات مختلف مردم و حاکمان جامعهٔ خراسان عهد ترکان که اغلب بر مذهب تسنن بودند، مورد احترام بود، بلکه در بین افراد خاندان حسینی اعرجی بلخی نیز عامل کسب تفاخر به شمار می‌رفت. ابوالحسن محمد بن عبیدالله یارخدای (م: ۴۶۵ق) در این مورد چنین سروده است:

بَنَی اللهُ فُوقَ السّارِیاتِ بیوُتُنا   بِأحمَدِهِ اَلمَحمُودُ ثُمَ بِحِیدَرٍ
یُقَلِبُنَا کَفُّ اَلوَصیِ وَ حِجرُهُ   وَ یَرضِعُنَا دَارَ النَّبیِ اَلمُطَهَّرْ[۱]

(باخرزی، ۱۴۰۵: ۲/ ۱۲۵)

یکی از این سادات، به نام ابومحمد حسن بن علی بن ابی-طالب حسن بن عبیدالله یارخدای، مو، کفش، کاسه و عصای پیامبر(ص) را نزد خود نگهداری می‌نمود (بیهقی، ۱۳۸۵: ۲/۵۷۲). نگهداری این وسایل نزد این فرد، چه این وسایل واقعی و یا منسوب به پیامبر(ص) باشند، بیانگر آن است که افراد این خاندان، خود را وارثان حقیقی پیامبر(ص) معرفی می‌نمودند و به آن تفاخر می‌کردند و این انتساب، در تثبیت جایگاه اجتماعی ممتاز آن‌ها در میان مردم بلخ و خراسان تأثیر داشت.

توانایی مالی و ثروت سادات حسینی اعرجی بلخی نیز از عوامل پایداری جایگاه ممتاز آن‌ها بود. مروزی ازوارقانی (پس از ۶۱۴-۵۷۲ق) که از نزدیک با افراد این خاندان آشنایی داشته است، از جایگاه اجتماعی ممتاز و ثروت آن‌ها سخن گفته و از آن‌ها با عنوان اعیان و اشراف زمان یاد می‌کند (مروزی ازوارقانی، ۱۳۸۵: ۶۲). افراد این خاندان با داشتن ثروت و املاک فراوان، انسان‌هایی بخشنده و سخاوتمند بودند. ابومحمد حسن بن علی[۲] «در جود و سخا نشانه بود» (واعظ‌بلخی، ۱۳۵۰: ۳۵۱). ضیاءالدین ابوالحسن محمد بن

۱. خداوند به‌وسیلهٔ حضرت محمد(ص) و علی(ع) جایگاه ما را برتر از سایر موجودات قرار داده است. دست و دامن وصی پیامبر ما را به حرکت درمی‌آورد و خانوادهٔ پاک پیامبر است که ما در آن پرورش‌یافته‌ایم.

۲. ابومحمد حسن بن علی بن ابی‌طالب حسن بن عبیدالله یارخدای بن محمد زاهد بن عبیدالله بن علی جلابادی بن حسن بن حسین بن جعفر الحجة بن عبیدالله اعرج بن حسین اصغر بن امام زین-العابدین(ع) (فخر رازی، ۱۴۰۹: ۱۵۲).

حسین، فردی بود که «صدقات او به محتاجان و فقیران و ضعیفان واصل بود» (همان: ۳۵۷). امیر معزی نیشابوری (۵۲۰-۴۳۹ق) که جد ضیاءالدین به نام ابوالحسن محمد نیکوروی بن حسین بن علی نودولت را مدح گفته، دربارهٔ این فرد علوی چنین می‌سراید:

حاتم طائی به عمر خویشتن هرگز ندید
آنکه در یک ماه تو مرسوم یک مهمان کنی
زان همی خواهد رجوع معن و نوشروان ملک
تا برین عدل و بر آن جود و کرم تاوان کنی
گوش تو نشنید هرگز یک سؤال از سایلی
زان که تو پیش از سؤال او همی احسان کنی
(معزی نیشابوری، ۱۳۶۲: ٦٤٩).

از شخصیت‌های برجستهٔ این خاندان که مورد ستایش اوحدالدین انوری (م: ۵۸۵ق) قرار گرفت، مجدالدین ابوطالب بن نعمة است. این فرد که بین سال‌های ۵۵۹-۵۵۲ق فوت کرده است (مدرس‌رضوی، ۱۳٦۴: مقدمه/۷۹)، به‌احتمال فراوان فرزند نعمة بن ابی‌المعالی محمد بن ابو ابراهیم حسین (نعمة) بن عبیدالله یارخدای است (مروزی‌ازوارقانی، ۱۴۲۸: ٦۳). دربارهٔ ثروت و بخشش وی، انوری اشعاری دارد، ازجمله این ابیات است:

میر بوطالب بن نعمه که بی‌نعمت او
آسمان تنگ و زمین مفلس و خورشید گدای
(انوری: ۱۳٦۴: ۴۴٦).

وانکه از چرخ جود او بشکست
خازن کوهسار مهر دفین
(همان: ۳۷۷).

عامل دیگر برخورداری سادات از جایگاه ممتاز اجتماعی، سلوک اخلاقی و منش اجتماعی و زهد آن‌ها بود (جعفریان، ۱۳۹۳: ۵۴۸). سادات حسینی بلخی در این مورد گوی سبقت را از همگنان خود ربوده بودند. سید ناصرالدین سمرقندی دربارهٔ یکی از این سادات به نام تاج‌الدین حسن بن محمد (زنده: ۵۳۷ق) می‌گوید: «به لقاء او مستسعد[1] گشتم و اخلاق و شیم[2] او بزرگوار بر محک امتحان تجربه کردم، تا ببینم که ثمر مناسب آن شجر است: فقد رأیته فی کمال الحلم و الوقار» (واعظ‌بلخی، ۱۳۵۰: ۳۵۷). تعبّد و شب‌زنده‌داری، نیز ویژگی بارز بزرگان خاندان حسینی بلخی بود. دربارهٔ ابوالحسن محمد بن حسین، یکی از شخصیت‌های برجستهٔ این خاندان که مدتی ریاست بلخ را داشت، آمده: «همه‌شب بیدار بودی و باآنکه خادمان بودند، چون به شب، به طهارت مشغول گشتی، هیچ‌کس را بیدار نکردی و آب طهارت خود آوردی [...] هیچ‌کس از او زلّتی[3] و بدعتی ندید» (همان: ۳۵۷).

تأکید حاکمان ترک‌تبار بر حفظ جایگاه اجتماعی سادات، عامل دیگری در تثبیت جایگاه ممتاز سادات اعرجی بلخ بود. سلطان سنجر سلجوقی (حک: ۵۵۲-۵۱۱ق) در منشوری که برای ابوالفتح بن ابی بکر بن قماج، شحنهٔ بلخ نوشت، از او خواست احترام سادات را حفظ کند. در قسمتی از این نامه آمده: «[...] و بر احترام و اکرام سادات و مراعات طبقه‌ای از طبقات بر مقادیر درجات ایشان از فرایض داند و سخن ایشان در مصالح به واجب اصغا[4] کند و بر کار گیرد و در استماع ظلامات که به وی بردارند، در هر حالت که باشد، اهتزاز[5] تمام نماید» (منتجب‌الدین بدیع، ۱۳۸۴: ۷۸). داشتن فضایل اکتسابی و استادی در علوم نیز در کسب جایگاه اجتماعی ممتاز سادات در جامعه مؤثر بود. پادشاهان نیز همواره ساداتی را که در تحصیل علوم سرآمد بودند، بیش از دیگران مورد اکرام قرار می‌دادند و «از کمال انعام خویش» بهره‌مند می‌ساختند (بغدادی، ۱۳۸۵: ۱۰۱-۱۰۰). در بین سادات اعرجی بلخ نیز از افراد متعددی به‌عنوان فقیه و محدث یاد شده است (مروزی‌ازوارقانی، ۱۳۸۵: ٦۳؛ فخر رازی، ۱۴۰۹: ۱۵۳). این امر نیز در بالا بردن

۱ . بهره‌مند، کامران (دهخدا، ۱۳۳۷: ۴۰/ ۳۴٦).
۲ . جمع شیمه. به معنی خوی‌ها، عادت‌ها و خصلت‌ها است (همان، ۲۷/ ۲۲۵).
۳. لغزش و خطا (همان، ۲۵/ ۴۱۱).
٤. گوش دادن (همان، ۷/ ۲۷٦۸).
۵. جنبش، حرکت کرن. در اینجا به معنی اقدام است (همان، ۸/ ۵۱۳).

جایگاه اجتماعی این خاندان مؤثر بود که در بحث جایگاه فرهنگی به آن پرداخته خواهد شد.

جایگاه سیاسی

سادات حسینی اعرجی بلخی، با توجه به جایگاه اجتماعی خاصی که به‌تدریج از اواخر قرن سوم در بلخ به دست آوردند، در عهد حاکمیت ترکان (۳۸۹-٦١٨ق)، به یکی از خاندان-های بانفوذ در حوزهٔ خراسان تبدیل شدند. علاوه‌بر بلخ، به دست آوردن نقابت شهرهایی چون غزنه، مرو، تخارستان، نتیجهٔ گسترش نفوذ سیاسی و ارتقای جایگاه اجتماعی این خاندان بود. نقش‌آفرینی این سادات، علاوه بر منصب نقابت، در ریاست شهر بلخ و غزنه و در روابط با حاکمان و کارگزاران غزنوی، سلجوقی و خوارزمشاهی و مأموریت‌های سیاسی آن‌ها ظهور و بروز داشت. در ادامه به بررسی آن‌ها پرداخته خواهد شد.

نقابت سادات

نهاد نقابت سادات یکی از تشکلات سیاسی، اجتماعی و مذهبی بود که از نیمهٔ قرن سوم هجری، در ظاهر با هدف حفظ جایگاه اجتماعی ممتاز سادات، در سرزمین‌های تحت حاکمیت خلفای عباسی به وجود آمد. در رأس این نهاد، فردی به نام نقیب‌النقبا قرار داشت که توسط خلیفهٔ عباسی، از میان سادات فاضل و برجسته انتخاب می‌گردید. نقبای مناطق و شهرها ممکن بود از طرف خلیفه، سلطان، حاکم محلی یا نقیب النقبا (ماوردی، ۱۳۹۱: ۲۰۱) انتخاب شوند. نقیب سرپرستی سادات، نظارت بر نسب‌نامه‌ها، تقسیم حقوق ماهیانه، حل مشکلات مالی و قضایی، اشتغال به کار، جلوگیری از تکدی‌گری و وظایفی از این نوع را نسبت به سادات تحت سرپرستی خود بر عهده داشت (بیهقی، ۱۳۸۵: ۷۲۲/۲). نهاد نقابت به سبب کنترل سادات و جلوگیری از جنبش‌های سیاسی و نظامی آن‌ها و همچنین به دلیل انتخاب شخص نقیب از طرف حکومت، یک نهاد سیاسی به‌حساب می‌آمد و زیردستانش در زمرهٔ حقوق‌بگیران حکومت بودند. نقبا نقش واسطهٔ بین سادات و نهاد حکومت را ایفا می‌نمودند و در ساختار قدرت سهیم می‌شدند. ابن‌عنبه از ابوالقاسم علی جلابادی بن حسن الامیر، به‌عنوان نخستین نقیب خاندان سادات حسینی اعرجی در بلخ یاد کرده است (ابن عنبه، ۱۴۲۵: ۴۰۳) که ظاهراً در اواخر قرن سوم، همزمان با روی کار آمدن سامانیان (۲۶۱-۳۵۹ق) این منصب را عهده‌دار بوده است، چراکه پدرش حسن، در سال ۲۴۱ق در بلخ حیات داشته است (کیاءگیلانی، ۱۳۸۵: ۱۴۲). از فرزند وی، به نام ابوعلی عبیدالله، به‌عنوان نقیب سادات هرات یاد شده است (ابن عنبه، ۱۴۲۵: ۴۰۳) که ظاهراً تصدی این منصب، در عهد سامانیان بوده است. نقبای سادات حسینی اعرجی بلخی، در عهد حاکمیت ترکان در ایران، به دو گروه تقسیم می‌شوند. یک گروه در شهر بلخ و گروه دیگر در سایر شهرهای خراسان عهده‌دار منصب نقابت شدند. در ادامه به معرفی این افراد پرداخته خواهد شد.

نقابت بلخ

شاخه‌ای از سادات حسینی اعرجی که در بلخ حضور داشتند و نقبای سادات بلخ بیشتر از میان ایشان انتخاب می‌شدند، نسل ابوالقاسم علی معروف به «نودولت»؛[1] بودند و شاخهٔ دیگر که نسل عبیدالله یارخدای؛ برادر ابوالقاسم علی نودولت بودند، اغلب نقابت سادات در سایر شهرهای خراسان، ازجمله مرو، غزنه و تخارستان را عهده‌دار شدند. علاوه بر این، از بین این شاخه از سادات، برخی وارد مشاغل حکومتی شدند و به مناصبی چون ندیمی سلطان و مأمور دیوان رسیدند. فهرست نقبای بلخ به ترتیب زیر است:

۱. ابوالقاسم علی معروف به «نودولت»؛ فرزند ابوالحسن محمد زاهد بن عبیدالله بن علی جلابادی، در اوایل قرن پنجم هجری، در بلخ نقابت سادات را بر عهده داشت (فخر رازی، ۱۴۰۹: ۱۵۲) که احتمالاً مصادف با حکومت سلطان محمود غزنوی (حک: ۳۸۹-۴۲۱ق) در خراسان بوده است. نقبای سادات بلخ در عهد حاکمیت ترکان بیشتر از نسل وی بودند.

---

۱. علی بن محمد زاهد بن عبیدالله بن علی جلابادی بن حسن بن حسین بن جعفر الحجة بن عبیدالله اعرج بن حسین اصغر بن زین‌العابدین(ع).

۲. عبیدالله مشهور به «یارخدای» فرزند ابوالحسن محمد زاهد، برادر نودولت که از وی نیز به‌عنوان نقیب بلخ یاد شده (عبیدلی، ۱۴۱۳: ۲۳۱؛ مروزی‌ازوارقانی، ۱۴۲۸: ۶۲) و نقابت وی نیز در اوایل قرن پنجم بوده است، ولی به‌طور قطع مشخص نیست بین وی و برادرش؛ نودولت، کدام‌یک در احراز منصب نقابت بر دیگری تقدم داشته است.

۳. ابوالحسن محمد بن حسین بن ابوالقاسم علی، معروف به «نیکوروی» (فخر رازی، ۱۴۰۹: ۱۵۲) که در نیمهٔ قرن پنجم حیات داشته است.

۴. ابوجعفر شمس‌الدین محمد بن ابی‌الحسن حسین (طاهر) بن محمد نیکوروی (مروزی ازوارقانی، ۱۴۲۸: ۶۲). در سن ۸۱ سالگی در ۵۳۷ق فوت کرد (واعظ‌بلخی، ۱۳۵۰: ۳۵۷).

۵. نظام‌الدین محمد بن ابی‌جعفر شمس‌الدین محمد (مروزی‌ازوارقانی، ۱۴۲۸: ٦۲). سید ناصرالدین سمرقندی که در ٥۳٦ق با وی ملاقات نموده است، از وی با عنوان «جلال آل رسول‌الله» یاد می‌نماید و او را «در غایت مهابت و صلابت و نهایت عظمت و سیاست» معرفی می‌کند که نزد سلاطین «عزیز و مکرّم بود» (واعظ بلخی، ۱۳۵۰: ۳۵۷).

٦. تاج‌الدین حسن بن ابی‌جعفر شمس‌الدین محمد (مروزی-ازوارقانی، ۱۴۲۸: ٦۳) سید ناصرالدین سمرقندی در ٥۳٦ق با وی نیز ملاقات نموده است و از وی با عنوان «صدر آل رسول‌الله» یاد می‌کند (واعظ‌بلخی، ۱۳۵۰: ۳۵۸).

۷. ضیاءالدین ابوالحسن طاهر بن تاج‌الدین حسن (مروزی-ازوارقانی، ۱۴۲۸: ٦۳) که در نیمهٔ دوم قرن ششم زندگی می‌کرده است.

۸. ابوالحسن محمد (م: ۴۶۵ق) مشهور به «شرف الساده بلخی»، فرزند عبیدالله یارخدای. بیهقی از وی به‌عنوان نقیب کورهٔ بلخ یاد کرده است (بیهقی، ۱۳۸۵: ۲ /٥٦۸) و در برخی منابع رجالی نیز او را نقیب آن شهر نوشته‌اند (صفدی، ۱۴۲۰: ۱۸/۴).

۹. ابوطالب حسن بن عبیدالله یارخدای. نام وی نیز در منابع متقدم به‌عنوان نقیب ذکر نشده، اما ابن عنبه (۸۲۸-۷۴۸ق) از وی به‌عنوان نقیب یاد نموده است (ابن عنبه، ۱۴۲۵: ۴۰۳).

نقابت سایر شهرهای خراسان

نام چند نفر از سادات حسینی اعرجی بلخی، در زمرهٔ نقبای شهرهای دیگر خراسان ذکر شده است که از نسل عبیدالله یارخدای بن محمد زاهد هستند. ازجملهٔ آن‌ها ابوطاهر علی فرزند عبیدالله یارخدای، نقیب غزنه بود. او به «تاج الشرف» شهرت داشت (فخر رازی، ۱۴۰۹: ۱۵۳). دو فرزند به نام-های عبدالله (عبیدالله) و ابوالقاسم محمد داشت که آن دو نیز نقیب‌النقبای آن شهر بودند (مروزی‌ازوارقانی، ۱۳۸۵: ٦۳؛ فخر رازی، ۱۴۰۹: ۱۵۳). نوادهٔ عبیدالله یارخدای، به نام علی ابوالمحاسن بن ابی‌ابراهیم نعمة بن عبیدالله، پس از سیدِ اجل ابوالقاسم موسوی[1] نقیب مرو شد (مروزی-ازوارقانی، ۱۳۸۵: ٦۳). یکی دیگر از نوادگان یارخدای، به نام علی بن حسین بن علی بن حسن ابی‌طالب بن عبیدالله یارخدای، نقیب تخارستان بود (همان: ٦٤).

ریاست شهر

ریاست در لغت به معنای حکومت، فرماندهی، سروری، مهتری و رهبری است (دهخدا، ۱۳۳۷: ۲۴/ ۲۴۵). در اصطلاح تاریخی به معنای مأمور عالی‌رتبهٔ محلی بود که از طرف سلطان گمارده می‌شد و نمایندگی مردم محلی را در تشکیلات سیاسی بر عهده داشت (یوسفی فر و آزاده، ۱۳۹۰: ۱۲۰). در نظام اداری ایران قبل از مغول، منصب ریاست عنوانی مرادف با مقام شهردار بود. دارندهٔ این مقام اول شخص شهر به شمار می‌آمد و پادشاه توسط وی ارادهٔ خویش را به ساکنان شهر اعلام و ابلاغ می‌کرد. رئیسان شهرها معمولاً از میان مشاهیر و اعیان خاندان‌های محلی منصوب می‌شدند و از شروط آن آگاهی بر امور دیوانی بود (میهنی، ۱۹٦۲: ۱۰٦). این منصب اغلب از پدر به پسر به ارث می-رسید (بارتولد، ۱۳۵۲: ۵۰۳/۱). در عهد آل‌بویه و در دورهٔ حکومت ترکان در ایران، بویژه دورهٔ سلجوقیان، در برخی از شهرهای مختلف ایران، به سبب جایگاه اجتماعی ممتازی که

۱. ابوالقاسم علی بن موسی بن اسحاق بن حسین بن حسین بن اسحاق بن موسی الکاظم(ع).

سادات دارا بودند، ریاست شهرها بر عهدهٔ آن‌ها گذارده می‌شد، (بیهقی، ۱۳۸۵، ۲/۵۷۶-۵۷۵؛ مروزی‌ازوارقانی، ۱۳۸۵: ۱۳۶-۱۳۵).

عبیدالله یارخدای؛ فرزند بن محمد زاهد، نخستین فرد از سادات حسینی اعرجی بلخی است که از او به‌عنوان رئیس بلخ یاد شده است (فخر رازی، ۱۴۰۹: ۱۵۲) فخر رازی برای فرزند یارخدای، به نام ابوطاهر علی، جملهٔ «الرئیس النقیب بغزنه» (همان: ۱۵۳) را آورده است که مشخص می‌گردد وی منصب ریاست و نقابت غزنه را هم‌زمان داشته است. یکی از نبیرگان عبیدالله یارخدای، به نام سید شرف‌الدین ابومحمد حسن بن علی بن ابی‌طالب حسن بن عبیدالله یارخدای، نیز در اوایل قرن ششم در بلخ ریاست داشت. وی در ۵۳۲ق فوت کرد (ذهبی، ۱۴۰۷: ۳۶/۲۷۶). امیر معزی نیشابوری (۵۲۰-۴۳۹ق)، یکی از سادات حسینی اعرجی بلخی را به نام سید ابوالحسن که ریاست بلخ را داشت، مدح گفته است. در بین معاصرین امیر معزی سه نفر از سادات حسینی اعرجی بلخ کنیهٔ ابوالحسن داشته‌اند، یکی ابوالحسن محمد بن عبیدالله یارخدای (م: ۴۶۵ق)، دومی ابوالحسن علی بن ابی‌طالب حسن بن عبیدالله یارخدای و نفر سوم ابوالحسن محمد ملقب به نیکوروی؛ فرزند حسین بن علی نودولت است که به‌احتمال فراوان او ممدوح امیر معزی می‌باشد. امیر معزی در مدح وی چنین می‌سراید:

ای دل آن‌وقتی به میدان شرف گردان شوی
کافرین فخر آل مصطفی دیوان کنی
سید سادات خورشید رئیسان بوالحسن
کز شرف شاید که دیوان مدیحش جان‌کنی
(معزی‌نیشابوری، ۱۳۶۲: ۶۴۸).

ابوجعفر (ابوالحسن) محمد (م: ۵۳۷ق) بن حسین طاهر بن محمد نیکوروی، نیز مدتی ریاست بلخ را داشت (واعظ‌بلخی، ۱۳۵۰: ۳۵۷). از دو فرزند وی به نام‌های نظام‌الدین محمد و تاج‌الدین حسن (زنده: ۵۳۶ق) نیز با عنوان «رئیس خراسان» (همان: ۳۵۸-۳۵۷) یاد شده که نشان می‌دهد آن دو نیز در بلخ ریاست داشته‌اند. عنوان کتاب *نسب سادة ملوک بلخ* که ابوجعفر محمد موسوی هارونی نیشابوری (۵۴۸-۴۸۳ق) در انساب سادات حسینی اعرجی بلخی نوشته (مرعشی، ۱۳۷۲: ۵۸۹)، می‌تواند مؤیدی بر ریاست آن‌ها در شهر بلخ باشد.

همراهی با غزنویان

شاخه‌ای از سادات حسینی اعرجی بلخی به غزنویان پیوستند. ازجملهٔ آن‌ها ابوطاهر علی مشهور به «تاج‌الشرف»؛ فرزند عبیدالله یارخدای بود که به منصب نقیب‌النقبایی غزنه رسید و دو فرزندش به نام‌های ابوعلی عبدالله (عبیدالله) و ابوالقاسم محمد نیز این سمت را در آن شهر به دست آوردند (فخر رازی، ۱۴۰۹: ۱۵۳). زمان دقیق مهاجرت ابوطاهر علی به غزنه مشخص نیست، ولی می‌باید در اوایل قرن پنجم هجری و در عهد حکومت محمود غزنوی (حک: ۴۲۱-۳۸۹ق) اتفاق افتاده باشد. ابوعلی عبدالله منصب ندیمی سلطان غزنه را نیز داشته است (مروزی‌ازوارقانی، ۱۳۸۵: ۶۳). این شغل، جزو مناصب درگاهی حکومت غزنویان و سلجوقیان به شمار می‌رفت (خواجه‌نظام‌الملک طوسی، ۱۳۶۴: ۱۲۳-۱۲۰) و صاحب این منصب از بین افراد خوش‌سیما، خوش‌خُلق و آشنا به فنون دبیری، قرآن، تفسیر، شعر، حکایت، شطرنج، طب، نجوم و فقه انتخاب می‌شد (همان؛ انوری، ۱۳۵۵: ۴۴).

حمایت از سلجوقیان

در طول تاریخ ایران پس از اسلام، در موارد متعددی، سادات به‌عنوان سفیر سیاسی بین دو حاکم انتخاب می‌شدند. علت این امر داشتن جایگاه اجتماعی ممتاز این افراد به دلیل انتساب به خاندان نبوت بود و به سبب احترامی که نزد حکام مختلف داشتند، برای انجام این مأموریت انتخاب می‌شدند. ابوالحسن محمد (م: ٤٦٥ق) بن عبیدالله یارخدای، مشهور به «شرف‌الساده بلخی»، یکی از سادات حسینی اعرجی بود که علاوه بر نقابت سادات بلخ (بیهقی، ۱۳۸۵: ۲/ ٥٦٨)، به‌عنوان فرستادهٔ آلب‌ارسلان سلجوقی (حک: ٤٦٥-٤٥٥ق)، در ٤٥٦ق نزد خلیفه القائم بامرالله به بغداد رفت (ذهبی، ١٤٠٧: ٣٠/٥١١). علاوه بر این، وی یکی از ارکان حکومت سلجوقی به شمار می‌رفت و چند مرتبه همراه لشکر سلجوقی به نیشابور رفت و در یکی از همین سفرها در این شهر درگذشت (فارسی، ١٤٠٣: ٦٧). فتح‌نامهٔ هرات و برخی دیگر از نامه‌های برجای‌ماندهٔ وی (بیهقی، ۱۳۸۵: ۲/ ٥٧٠-

۵۶۹) بیانگر حمایت او از سلجوقیان و طرفداری محض از آن‌ها است. فرزند وی، ابوالمحاسن محمد نیز از حامیان دولت سلجوقی به شمار می‌رفت و در خدمت خواجه نظام‌الملک طوسی (۴۸۵-۴۰۸ق) بود (فخر رازی، ۱۴۰۹: ۱۵۴). برادرزادۀ این فرد، یعنی سید فخرالدین ابوجعفر محمد بن اسماعیل بن محمد بن عبیدالله یارخدای که طی سال‌های ۵۴۲-۵۳۹ق در نیشابور اقامت داشت، به خدمت سلطان محمود بن محمد؛ خواهرزادۀ سلطان سنجر، در زمانی که در سمرقند حکومت می‌کرد، رسید و در خدمت او بود تا اینکه درگذشت (بیهقی، ۱۳۸۵: ۵۷۱/۲). پس از شکست سلطان سنجر از غزها و اسارت وی در سال ۵۴۸ق، شهرهای مختلف خراسان، دستخوش تهاجم غزها شد. در این غارت‌ها، برخی از افراد متنفذ محلی نیز کشته شدند. سیدِ اجل بلخ، ازجملۀ این افراد بود (رازی‌قزوینی، ۱۳۹۱: ۴۹). نام دقیق وی مشخص نیست. تنها رازی قزوینی از کشته شدن او خبر می‌دهد. با توجه به اینکه نقابت و ریاست شهر بلخ در این زمان در دست خاندان حسینی اعرجی بود (مروزی-ازوارقانی، ۱۴۲۸: ۶۳؛ واعظ‌بلخی، ۱۳۵۰: ۳۵۸-۳۵۷)، به‌احتمال فراوان، سید اجل بلخ، یکی از افراد این خاندان بوده که در حمایت از سلطان سنجر، توسط غزها کشته شده است.

همگام با خوارزمشاهیان

با روی کار آمدن خوارزمشاهیان در ماوراءالنهر و خراسان، سادات حسینی اعرجی بلخ همچنان جایگاه اجتماعی و نفوذ سیاسی خود را حفظ کردند. در این دوره یکی از مشاهیر و شخصیت‌های برجستۀ خاندان حسینی اعرجی بلخی، علاءالملک محمد بن نظام‌الدین محمد بن شمس‌الدین محمد بن ابی‌الحسین طاهر بن محمد نیکوروی بود. وی در منابع به علاءالملک ترمذی (جوینی، ۱۳۳۴: ۹۶/۲-۹۸) و علاءالملک قندوزی (ابن‌فوطی، ۱۴۱۵: ۳۵۵/۲) نیز شهرت دارد. او روابط نزدیکی با سلطان محمد خوارزمشاه (۶۱۷-۵۹۳ق) برقرار ساخت. در پی اختلاف سلطان محمد با خلیفه الناصر لدین‌الله (۶۲۲-۵۷۵ق)، به نقل ابن فوطی، سلطان محمد در ۶۰۹ق با مشورت خواص دولت خود تصمیم گرفت به نام علاءالملک ترمذی خطبه بخواند و او را خلیفۀ مسلمین نماید. اهل خراسان با این امر مخالفت کردند (همان). خوارزمشاه در ۶۱۴ق فتوای علما را دربارۀ خلع خلیفه و انتقال آن به علاءالملک جمع کرد. در پی آن، مقام خلافت را از بنی‌عباس برداشت و علاءالملک را خلیفه خواند و از مردم خواست با وی به‌عنوان خلیفه بیعت کنند. پس از اینکه با وی بیعت کردند، وی همراه سپاه خوارزمشاهی برای تسخیر بغداد، روانه غرب ایران شد، ولی سپاه خوارزمشاهی در گردنۀ اسدآباد همدان دچار برف سنگین شد و پس از تحمل تلفات سنگین، ناگزیر به بازگشت گردید (جوینی، ۱۳۳۴: ۹۸/۲-۹۶). برخی منابع اختلاف خوارزمشاه با خلیفه الناصر و انتخاب علاءالملک را یکی از خطاهای بزرگ سلطان محمد قلمداد کرده‌اند (شبانکاره‌ای، ۱۳۶۳: ۱۳۹). هرچند ابن ابی اصیبعه، از علاءالملک به‌عنوان وزیر سلطان محمد خوارزمشاه یاد می‌کند (ابن‌ابی‌اصیبعه، ۱۳۷۶: ۲۶/۲)، ولی وزارت وی در منابع تاریخی اثبات نشده است. علاءالملک که با دختر فخر رازی (م: ۶۰۶ق) ازدواج کرده بود، هنگام شکست سلطان محمد از سپاه مغول و فرار وی، به چنگیزخان پیوست و جزو خواص او قرار گرفت. به درخواست علاءالملک، زمانی که سپاهیان مغول به هرات یورش بردند، خانوادۀ فخر رازی در امان ماندند و از قتل رهایی یافتند (همان). علاءالملک، ظاهراً پس از مرگ چنگیزخان در ۶۲۴ق، در خدمت فرزند وی جغتای‌خان بوده است (ابن‌فوطی، ۱۴۱۵: ۲/ ۳۷۲).

جایگاه فرهنگی

سادات حسینی اعرجی بلخی نقش چشمگیری در عرصۀ فرهنگی قرون پنجم و ششم در خراسان داشتند. از میان ایشان علمای برجسته‌ای برخاستند که در رشته‌های مختلف علوم از قبیل حدیث، فقه، تفسیر، ادبیات و هنر تبحر داشتند و علاوه بر تربیت شاگردان و برگزاری مجالس علمی، در تألیف کتاب نیز دستی داشتند. با توجه به اینکه مذهب در اغلب تعاریف معمول، زیرمجموعۀ مقولۀ فرهنگ به شمار رفته است (محسنی، ۱۳۵۵: ۴۱۰)، لذا ابتدا بحثی دربارۀ مذهب سادات حسینی اعرجی بلخی ارائه می‌گردد و سپس به فعالیت‌های فرهنگی آن‌ها در عرصۀ علوم مختلف پرداخته خواهد شد.

مذهب

به‌طورکلی می‌توان گفت: اکثریت سادات در عهد حاکمیت ترکان (۶۱۸-۳۸۹ق) در ایران، تشیع دوازده‌امامی داشتند. رازی قزوینی دربارهٔ سادات در این دوره می‌گوید: «علوی اصلی الاّ امامتی و شیعی نبود و نتواند بود» (رازی‌قزوینی، ۱۳۹۱: ۲۴۳). بررسی منابع انساب نشان می‌دهد جعفر الحجّة، فرزند عبیدالله اعرج؛ جد سادات حسینی بلخی، یکی از ائمهٔ زیدیه به شمار آمده است و لقب «حجة» را پیروان وی، بر او گذاشته‌اند (بخاری، ۱۳۸۱: ۷۲؛ ابن‌عنبه، ۱۴۲۵: ۴۰۳). ابن حمزه طوسی، از فقهای امامیه در سده ششم هجری، در کتاب خود الثاقب فی المناقب که در معجزات پیامبران و معصومین(ع) است، از یکی از این سادات، به نام ابوعلی فرزند عبیدالله علوی معروف به «ابن نودولت»[1] یاد می‌کند که به سبب گرایش به آل محمد و تشیع، مبلغ صد هزار درهم و سی و پنج هزار دینار توسط حاکم سلجوقی جریمه و زندانی شد (ابن‌حمزه طوسی، ۱۴۱۲: ۲۴۱). رازی قزوینی از مناظره‌ای بین سید جلال‌الدین بلخی نقیب[2] شیعی‌مذهب بلخ، با ابوالفضائل مشاط؛ پیشوای اهل سنت ری، در نیمهٔ اول قرن ششم، در زمان حکومت امیرعباس غازی (م: ۵۴۱ق) بر ری، سخن می‌گوید. سید جلال‌الدین در مسیر سفر حج، به ری آمده بود و در مجلس مناظره، عقلی بودن معرفت خدا را مورد اثبات قرار داد و حقانیت شیعه را ثابت نمود (رازی‌قزوینی، ۱۳۹۱: ۴۹۱).

مؤلف طبقات الزیدیة الکبری نام ابوطالب حسن بن عبیدالله یارخدای و فرزندش علی را که در قرن پنجم هجری حیات داشتند، در کتاب خود آورده است (شهاری، ۱۴۲۱: ۷۲۱/۲). یکی از پژوهشگران معاصر کتاب سلسلة الابریز بالسند العزیز را که توسط یکی از سادات حسینی بلخی، به نام ابومحمد حسن بن علی نوشته‌شده، در فهرست کتاب‌های حدیثی زیدیه آورده است (موسوی‌نژاد، ۱۳۸۲: ۱۳۳). حسن انصاری احتمال داده افرادی از خاندان حسینی بلخی به‌مانند اجداد خود، گرایش به مذهب زیدیه را طی قرن پنجم حفظ کرده‌اند (انصاری، ۱۳۸۶). مسئلهٔ دیگر که جلب‌توجه می‌کند اینکه، در احادیث روایت‌شده توسط محدثین خاندان حسینی بلخی، از ائمهٔ معصوم پس از امام سجاد(ع)، روایتی نقل نشده است و آن‌ها روایات را به نقل از پدر و اجداد خود و در برخی موارد از راویان اهل سنت احادیث پیامبر اسلام را نقل می‌کنند. بااین‌وجود، سید علی‌خان مدنی حسینی شیرازی (۱۱۲۰-۱۰۵۲ق) نام و شرح احوال ابوالحسن محمد بن عبیدالله یارخدای و علی بن ابی‌طالب بن عبیدالله یارخدای را در کتاب خود الدرجات الرفیعة فی طبقات الامامیة من الشیعة،[2] آورده است (مدنی حسینی شیرازی، ۱۳۹۷: ۴۹۴-۴۹۰). آقابزرگ تهرانی ابوطالب حسن بن عبیدالله یارخدای و فرزندان وی به نام‌های ابوالحسن علی و ابوعبدالله حسین را از علمای اثنی عشری شمرده است (آقابزرگ تهرانی، ۱۳۷۲: ۲/ قسم اول ۱۱۸، ۷۰، ۶۵، ۵۲، ۳۷). سید محسن امین نیز نام و شرح مختصر احوال محمد بن عبیدالله (امین، ۱۴۰۳: ۲۹۷/۹) و ابوالمعالی محمد بن نعمة (همان: ۹/۳) از افراد این خاندان را در اعیان الشیعة ذکر کرده است.

یکی از ویژگی‌های مذهبی خاندان حسینی بلخی، مخالفت با اسماعیلیه است. ابوالمعالی محمد اعرجی بلخی نویسندهٔ کتاب بیان الادیان، در کتاب خود ناصرخسرو قبادیانی بلخی (م: ۴۸۱ق) را «ملعونی عظیم» می‌شمرد (حسینی‌علوی، ۱۳۷۶: ۵۶). از بررسی نام‌هایی که سادات حسینی اعرجی بلخی بر روی فرزندان خود می‌گذاشتند نیز می‌توان به گرایش‌های شیعی آن‌ها پی برد. در بین اسامی ایشان، نام محمد، علی، حسن و حسین بیش از دیگر نام‌ها به چشم می‌خورد (مروزی‌ازوارقانی، ۱۴۲۸: ۶۳-۶۲؛ فخر رازی، ۱۴۰۹: ۱۵۳-۱۵۲). هرچند مذهب غالب در بلخ و اغلب مناطق خراسان در عصر حاکمیت ترکان، آیین حنفی بود (رازی‌قزوینی، ۱۳۹۱: ۴۹۹)، اما به گفتهٔ یکی از همین

۱. چنین نامی در بین فرزندان عبیدالله یارخدای در کتب انساب ذکر نشده و نام این فرد در خبر ابن حمزه طوسی، به‌صورت دقیق ثبت نشده است.

۲. در چاپ جدید نسخهٔ نقض واژهٔ نقیب به‌اشتباه لقب نوشته شده است.

۲. نام اصلی کتاب همین است که در مقدمه آن آمده است ولی در نسخه‌های چاپی، «الدرجات الرفیعة فی طبقات الشیعة» درج گردیده است.

سادات حسینی بلخی، منطقهٔ خراسان نیز یکی از پایگاه‌های تشیع اثنی‌عشری به شمار می‌رفت (حسینی‌علوی، ۱۳۷۶: ۵۶). دربارهٔ سادات حسینی بلخی می‌توان گفت که اگرچه در سلسلهٔ مشایخ آن‌ها راویان اهل سنت وجود دارد (ذهبی، ۱۴۰۷: ۱۸۶/۳۱؛ صفدی، ۱۴۲۰: ۱۸/۴)، اما این دلیلی بر تسنن آن‌ها نیست. این امر در محیط خراسان قرن پنجم و ششم مرسوم بود و افرادی از خاندان‌های سادات شیعی مانند سادات حسینی حمزوی که نقابت ری و قم را عهده‌دار بودند و در تشیع امامی آن‌ها هیچ تردیدی نیست، از مشایخ اهل سنت خراسان بهره می‌بردند (فارسی، ۱۴۰۳: ۶۹۱). درمجموع دربارهٔ مذهب سادات حسینی بلخی می‌توان گفت: تردیدی در تشیع آن‌ها نیست، لیکن در تشیع زیدی یا اثنی‌عشری آن‌ها، نظر واحدی وجود ندارد. با توجه به غلبهٔ مذهب تسنن حنفی در بلخ و اطراف آن، علمای این سادات سعی نمودند با اتخاذ تقیه، بیشتر بر مشترکات بین مذاهب اسلامی تأکید کنند و از طرح مباحث اختلافی پرهیز نمایند. این امر به‌خوبی در کتاب سلسلة الابریز بالسند العزیز که توسط ابومحمد حسن بن علی حسینی بلخی فراهم آمده، مشهود است.

حدیث

در میان سادات حسینی اعرجی بلخی، محدثین برجسته‌ای ظهور کردند. ابوالحسن محمد (م: ٤٦٥ق) بن عبیدالله یارخدای؛ مشهور به نودولت، از عبدالصمد بن محمد عاصمي ترمذی؛ صاحب خطابي (ذهبی، ۱٤۰۷: ۱۸٦/۳۱) و فقیه ابوعلی حسن بن احمد زاهد، حدیث شنید (صفدی، ۱٤۲۰: ۱۸/٤). افرادی چون شجاع زهلی و ابوسعد زوزنی (٥۳٦-٤٤۹ق) از وی روایت کرده‌اند (ذهبی، ۱٤۰۷: ٥۱۱/۳۰). علی[1]بن ابی‌طالب حسن بن عبیدالله یارخدای، از پدرش در سال ٤۳٤ق حدیث شنید و فرزندش حسین در سال ٤٦٦ق از وی حدیث شنیده است (آقابزرگ تهرانی، بی‌تا: ۱۱۸/۲، ٥۲). سلسلهٔ راویان وی تا حضرت علی(ع)، دوازده تن از اجدادش هستند. فرزند وی ابومحمد حسن (م: ٥۳۲ق) نیز محدث بود (مروزی‌ازوارقانی، ۱۳۸۵: ٦٤). از ابوعلی وخشی و دیگران حدیث شنید و سنن ابی-داود را روایت می‌کرد. محمد بن علي بن یاسر حنائی از وی روایت کرده است (ذهبی، ۱٤۰۷: ۲۷٦/۳٦). وی به ماوراءالنهر، خراسان و عراق سفر کرد و مشایخ بزرگ را دریافت و حدیث استماع کرد (واعظ‌بلخی، ۱۳۵۰: ۳۵۱). فردی به نام ابوشجاع عمر بن ابی‌الحسین بسطامی که امامی مذهب بود، از وی حدیث شنید (مدنی‌حسینی شیرازی، ۱۳۹۷: ٤۹۱).[2] او تألیفاتی نیز داشت. ازجملهٔ آن‌ها که باقی‌مانده، کتاب سلسلة الابریز بالسند العزیز می‌باشد. این اثر شامل چهل حدیث کوتاه از حضرت محمد(ص) است. سلسله‌ای از سادات شامل خود و اجدادش، با چهارده واسطه آن را از پیامبر(ص) روایت می‌کنند. قریب به‌اتفاق احادیث گردآوری‌شده در منابع حدیثی شیعه توسط شیخ صدوق، شیخ کلینی، علامه مجلسی و دیگران از طریق سلسله راویان دیگر آمده است. در برخی موارد، تغییرات اندکی در کلمات آن وجود دارد. همچنین اغلب آن‌ها در صحاح سته و منابع حدیثی اهل سنت نیز موجود است (حسینی‌بلخی، ۱٤۲۳: ۱۰۷-٦۱). چنین می‌توان گفت که اغلب احادیث در موضوع اخلاق بوده، مورد وفاق شیعه و اهل سنت می‌باشند. این کتاب موردتوجه فرق مختلف اسلامی قرار گرفت و شرح‌ها و تعلیقاتی بر آن نوشته شد. ازجملهٔ آن‌ها القول الوجیز فی تخریج و شرح الأربعین حدیثا سلسلة الإبریز بالسند العزیز، از صالح بن صدیق نمازی خزرجی انصاری (م: ۹۷۵ق) و الإکسیر العزیز فی شرح سلسلة الإبریز و تخریج أحادیثها بأحسن نسیج و تطریز، نوشتهٔ محمد بن خالص بن عنقاد مکّیّ یمنی (م: ۱۰۵۳ق) است (حسینی‌بلخی، ۱٤۱۳: مقدمه ۲٦-۲۵). نام ابوالمعالی محمد بن ابی ابراهیم حسین معروف به نعمة بن عبیدالله یارخدای نیز در زمرهٔ مشایخ حدیث برخی از محدثان آمده است. ازجملهٔ آن‌ها، ابوالقاسم سعد بن سعید خاخسری

۱. مدفن این فرد در مزارشریف افغانستان به‌اشتباه، به‌عنوان مزار حضرت علی(ع) زیارت می‌شود. ابن عنبه در یکی از سفرهایش به بلخ، سنگ مقبرهٔ وی را در مزارشریف دیده است. بر روی آن چنین نوشته شده بود: «ان هذا قبر امیرالمؤمنین ابی‌الحسن علی بن ابی‌طالب بن عبیدالله بن علی بن حسن بن حسین بن جعفر بن عبیدالله بن حسین الاصغر بن علی بن حسین بن علی بن ابی‌طالب» (ابن عنبه، ۱٤۲۵: ٥). دربارهٔ این مزار رک: (فاطمی، ۱۳۸٤: ۱۱۰-۹۹)

۲. در این اثر نام وی به‌اشتباه حسین ثبت شده است.

(م: ۵۲۷ق) می‌باشد (سمعانی، ۱۴۰۸: ۳۰۲/۲). تاج‌الدین حسن (زنده: ۵۳۷ق) فرزند ابوجعفر شمس‌الدین محمد، نیز از محدثین این خاندان بود و احادیث زیادی روایت نموده است (واعظ‌بلخی، ۱۳۵۰: ۳۵۸).

فقه

نام دو تن از سادات حسینی اعرجی بلخی در شمار فقها ذکر شده که ابوالحسن علی بن ابی‌طالب حسن، یکی از آن‌ها است (مروزی‌ازوارقانی، ۱۴۲۸: ٦۳). فرد دیگر، ابوالمعالی محمد بن ابی‌ابراهیم حسین (نعمة) بن عبیدالله یارخدای، است که در فقه استاد بود (فخر رازی، ۱۴۰۹: ۱۵۳). او در علم خلاف نیز که یکی از گرایش‌های فقه است، تبحر داشت و بر آراء و ادلهٔ فرقه‌های مختلف آگاهی داشت، به همین سبب توانست کتاب بیان الادیان را به زبان فارسی تألیف نماید (مروزی‌ازوارقانی، ۱۳۸۵: ٦۳). این کتاب که در سال ۴۸۵ق نگاشته شده (حسینی‌علوی، ۱۳۷٦: ٦۰)، به معرفی ادیان و مذاهب باستانی در ایران و سایر مناطق جهان و همچنین مذاهب مختلف اسلام می‌پردازد. این اثر علاوه بر اطلاعات فقهی و کلامی، دربردارندهٔ فواید تاریخی نیز هست. سعید نفیسی به‌اشتباه ابوالمعالی محمد را فرزند عبیدالله نوشته (نفیسی، ۱۳٦۳: ٦۳/۱) و علاوه بر وی، عباس اقبال نیز به‌اشتباه، محمد زاهد؛ پدر عبیدالله یارخدای را که در نیمهٔ دوم قرن چهارم می‌زیسته، نویسندهٔ بیان الادیان دانسته است (حسینی‌علوی، ۱۳۷٦: مقدمه/۹)، این در حالی است که نویسندهٔ این کتاب، نوادهٔ عبیدالله یارخدای می‌باشد که یک قرن بعد زندگی می‌کرده است و نسب وی تا محمد زاهد که نفسیی و اقبال او را نویسندهٔ کتاب دانسته‌اند، چنین است: «ابوالمعالی محمد بن ابی‌ابراهیم حسین (نعمة) بن عبیدالله یارخدای بن محمد زاهد» (مروزی‌ازوارقانی، ۱۳۸۵: ٦۳). نفیسی معتقد است ابوالمعالی محمد در دربار مسعود بن ابراهیم غزنوی (۴۹۲-۵۰۹ق) زندگی می‌کرد (نفیسی، ۱۳٦۳: ٦۳/۱) که این سخن نیز در منابع متقدم ذکر نشده است و احتمالاً از حدسی که یکی از نویسندگان به نام شفر، دربارهٔ سکونت ابوالمعالی در غزنه زده، این برداشت را نموده است (حسینی‌علوی، ۱۳۷٦: مقدمه/۱۱). کتاب بیان الادیان قدیمی‌ترین اثری است که به فارسی دربارهٔ مذاهب به ما رسیده است (نفیسی، ۱۳٦۳: ٦۳/۱). نویسندهٔ تاریخ تشیع در افغانستان، به‌اشتباه، محمد بن نعمة را از سادات علوی عمری[1] دانسته است (ناصری‌داودی، ۱۳۸٦: ۱۴۹). نویسندهٔ بیان الادیان برای تدوین این اثر به کتب معتبر استادان این فن ازجمله البدأ و التاریخ، از مطهر بن طاهر مقدسی؛ الأُمد علی الابد محمد بن یوسف عامری نیسابوری؛ آراء الهند ابوریحان بیرونی؛ المقنع؛ المقالات محمد بن هارون ورّاق و اختصارات ابوالحسن نویری مراجعه نموده است (حسینی‌علوی، ۱۳۷٦: ۷۵، ۳٦، ۲۳، ۲۰، ۱۲). این کتاب دارای نثری بسیار خوب و از نمونه‌های فصیح زبان فارسی است (حسینی-علوی، ۱۳۷٦: مقدمه/۱۲).

تفسیر

در میان سادات حسینی اعرجی بلخی، علاءالملک محمد ترمذی (زنده: ٦۱۸ق)، فرزند نظام‌الدین محمد، در علوم قرآن و تفسیر مهارت داشت. وی از شاگردان فخر رازی (م: ٦۰٦ق)؛ مفسر و فقیه برجستهٔ شافعی و داماد او به شمار می‌رفت. فخر رازی تفسیر قرآن خود را برای علاءالملک و گروهی از افاضل که در خدمت وی بودند، می‌خواند و تنها قرائت او را می‌پذیرفت (مروزی‌ازوارقانی، ۱۳۸۵: ٦۳-٦۲).

ادبیات

نام چند تن از سادات حسینی اعرجی بلخی، در زمرهٔ ادبای قرن پنجم و ششم هجری ثبت شده است. ابوالحسن محمد (م: ٤٦٥ق)، معروف به نودولت؛ فرزند عبیدالله یارخدای، ازجملهٔ این شعرا بود. وی در ٤٥٥ق، خلیفه القائم بامرالله را مدح گفت (صفدی، ١٤٢٠: ١٨/٤). دیوان اشعار وی در کتابخانهٔ بغداد موجود بوده است. رساله‌ای در فتح هرات با نثری ادیبانه دارد و همچنین قصیده‌ای در مدح وزیر شمس الکفاة سیدالوزراء احمد بن محمد بن عبدالصمد، در سال ٤٢٥ق سروده است. از اشعار اوست:

۱. به نسل عمر الاطرف؛ فرزند حضرت علی(ع)، سادات علوی عمری اطلاق می‌شود.

لَو کُنتُ اَعلَمُ اَن هِجرِکَ دائمٌ
لَمَنَعتُ حُبُّکَ اَن یَطوُفُ فُؤادی
اَو کُنتُ اَعلَمُ اَن نوُءکَ مُخلِفٌ
لَمَنَعتُ طَیفُکَ اَن یَزوُرُ وَسَادی
(بیهقی، ۱۳۸۵: ۲/ ۵۷۰-۵۶۹)

ابوالحسن علی بن حسن ابی‌طالب بن عبیدالله یارخدای، نیز شاعر بود. باخرزی (م: ٤٦٧ق) با وی ملاقات داشته و اشعاری از زبان وی شنیده است. این ابیات از اوست:

اَرَقتُ وَ حِجری بِالمَدامعِ یَشرِقُ
وَ قَلبی اِلَی شَرقی رَامَةِ شَیقِ
وَ مَا زِلتُ اَحمی بِالنَصرِ مِهجَةِ
یَکُرُّ عَلَیهَا لِلصَبّابَةِ فَیلَقِ
(باخرزی، ١٤٠٥: ٢/١٤٨-١٤٧)

علاءالملک محمد بن ابی‌جعفر طاهر ترمذی نیز به دو زبان فارسی و عربی شعر می‌سرود (ابن‌ابی‌اصیبعه، ١٣٧٦: ٢٦/٢). از اشعار اوست:

اُشدُد یَدَیکَ بِحَبلِ اللَّهوِ وَ الطَّرَبِ
وَلا تُبالُ بِصَرفِ الدَّهرِ وَ النَّوبِ
وَاشرُب عَلَی نَغَماتِ العوُدِ صافِیةٍ
صَفراءُ فاقعَةِ فی اللَّونِ کَالذَّهَبِ
مَن کَفِّ ساقِیةً حَسناءَ ناعِمَةِ
یَفتَر مُبسِمُهَا عَن اَبیَض شَنبِ
(ابن‌فوطی، ۱۴۱۵: ۲/۳۷۲).

هنر و خطاطی

در بین سادات حسینی اعرجی، هنرمندان و خطاطان برجسته‌ای ظهور کردند. ابوالحسن محمد (م: ۵۳۷ق)، فرزند حسین بن محمد نیکوروی؛ از بزرگان این خاندان با داشتن ثروت فراوان، با توجه به هنر خطاطی که داشت، مصحف می‌نوشت و از این طریق کسب روزی می‌نمود (واعظ‌بلخی، ۱۳۵۰: ۳۵۷). چنین به نظر می‌رسد هنر خطاطی بین سادات حسینی بلخی رواج داشته است. سنایی غزنوی (۵۲۵-۴۷۳ق) در یکی از قصاید خود هنر و خط زیبای فردی از این خاندان به نام ابوالمعالی فضل‌الله را مورد تمجید قرار می‌دهد (سنایی غزنوی، ۱۳۸۵: ۳۸۱).[۱]

برگزاری مجالس علمی و حمایت از علما

یکی از خدمات ارزندهٔ خاندان سادات حسینی اعرجی بلخی، بزرگداشت علما، شعرا و پذیرایی از ایشان بود. بزرگان این خاندان در راه ترویج علوم، هزینه‌های زیادی صرف می‌نمودند. منزل ابومحمد حسن (م: ۵۳۲ق) بن علی بن ابی‌طالب حسن بن عبیدالله یارخدای، محل گردآمدن علما و فضلا بود (ذهبی، ۱۴۰۷: ۲۷۶/۳۶) و نسبت به آن‌ها محبت داشت. وی مسجدی بر سر گورستان بلخ داشت که به مسجد شرف‌الدین معروف بود و «مسکن غربا و معدن علما» بود (واعظ‌بلخی، ۱۳۵۰: ۳۵۱). محمد بن عمر اشهبی (۵۳۲-۴۶۶ق) دربارهٔ وی می‌گوید: «در طی مسافرتم به هند و خراسان، به بلخ رسیدم. شبی با جمعی میهمان سید شرف‌الدین بلخی علوی بودیم. در بحث و مناظره او را در علوم به کمال یافتم. او با کلمات مشکل علمی بازی می‌کرد و هیچ‌یک از حاضران قادر به پاسخ‌گویی نبودیم. هیبت و دانش او چنان سحرانگیز بود که قدرت سخن گفتن را از ما می‌گرفت» (سمعانی، ۱۴۰۸: ۲۲۷/۱). شمس‌الدین محمد

۱. اگرچه یکی از پژوهشگران معاصر، کاتب یکی از قرآن‌های منسوب به امام علی(ع) در موزهٔ قرآن آستان قدس را ابوالحسن علی بن ابی‌طالب حسن بن عبیدالله یارخدای، از خاندان سادات حسینی بلخی می‌داند (رحمانی‌ولوی، ۱۳۸٦: ۱۷۱/۲)، ولی این سخن ثابت نشده است. در موزهٔ آستان قدس رضوی، سه نسخه قرآن منسوب به حضرت علی(ع) وجود دارد که در صفحهٔ پایانی دو نسخه از آن‌ها، جملهٔ «کتبه علی بن ابی‌طالب» وجود دارد (رامین‌نژاد، ۱۳۸۹: ۸۵ - ۸۱). علاوه بر این، این پژوهشگر، ابومحمد حسن (م: ۵۳۲ق)؛ فرزند علی بن ابی‌طالب حسن بن عبیدالله یارخدای را نیز کاتب قرآن منسوب به امام حسن مجتبی(ع) در موزهٔ آستان قدس رضوی دانسته است (رحمانی‌ولوی، ۱۳۸۳: ۲۸۸/۱) که این سخن نیز مورد تأیید کارشناسان نیست. در موزهٔ آستان قدس قرآنی به خط کوفی منسوب به امام حسن وجود دارد که در صفحهٔ آخر آن «کتبه حسن بن علی بن ابی‌طالب فی سنة احدی و اربعین» دیده می‌شود (رامین‌نژاد، ۱۳۸۹: ۱۳٤).

بن ابی‌الحسن حسین طاهر بن محمد نیکوروی (م: ۵۳۷ق) نیز در راه ترویج معارف اسلامی پیش‌قدم بود و «علما و افاضل بر وی جمع گشتندی» (واعظ‌بلخی، ۱۳۵۰: ۳۵۷). ابوالمعالی فضل‌الله نیز که از بزرگان و رؤسای سادات بلخ و از معاصران سنایی غزنوی (۵۲۵-۴۷۳ق) است، ظاهراً هنگام حضور سنایی در بلخ، او را از خوان احسان و کرم خویش بهره‌مند می‌ساخته است و از مشکلاتی که خواجه حسن اسعدی در غیاب آن سید در بلخ، برای سنایی فراهم کرده و سبب مهاجرت وی از آن شهر به سرخس شده، سخن می‌گوید (سنایی‌غزنوی، ۱۳۸۵: ۳۸۱). تاج‌الدین حسن (زنده: ۵۳۷ق)، فرزند محمد، یکی دیگر از بزرگان این خاندان، در آموزش و تربیت افراد مختلف، از کوچک و بزرگ کوشا بود (واعظ‌بلخی، ۱۳۵۰: ۳۵۸).

نتیجه‌گیری

خاندان سادات حسینی اعرجی بلخی، یکی از خاندان‌های شیعی خراسان در عهد حاکمیت ترکان (۶۱۸-۳۸۹ق) بود. افراد این خاندان به سبب انتساب به پیامبر(ص)، داشتن فضایل اخلاقی و دانش و همچنین به سبب حمایت حاکمان ترک‌تبار، از جایگاه اجتماعی ممتازی در خراسان قرون پنجم و ششم هجری برخوردار شدند. این جایگاه ممتاز و اتخاذ شیوهٔ میانه‌روی، همراه با تأکید بر مشترکات بین مذاهب اسلامی، سبب شد تا علاوه‌بر دستیابی به منصب نقابت سادات در بلخ، در برخی شهرهای دیگر خراسان چون غزنه و مرو نیز این مقام را به دست آورند و همچنین در مشاغل مهم سیاسی روزگار خود، از قبیل ریاست شهر، ندیمی سلطان، سفارت و نیز برخی مشاغل دیوانی به کار گرفته شوند. تداوم نفوذ سیاسی و اجتماعی این سادات در عهد خوارزمشاهیان سبب شد سلطان محمد خوارزمشاهی، علاءالملک ترمذی -یکی از علمای برجستهٔ این خاندان را- به‌عنوان خلیفهٔ مسلمین انتخاب نماید. این خاندان در عرصهٔ علمی و فرهنگی خراسان قرن پنجم و ششم هجری نیز حضور چشم‌گیری داشت و از میان ایشان ادبا، محدثین، فقها و هنرمندان برجسته‌ای ظهور کردند که به خلق آثاری پرداختند. آنان با توجه به تمکن مالی، در برگزاری مجالس علمی و حمایت از علما و شعرا فعال بودند و از بخشش اموال خود در این راه خودداری نکردند.

فهرست منابع

۱. آقابزرگ تهرانی، محمدحسن بن علی. (۱۳۷۲). ***طبقات اعلام الشیعة (النابس في القرن الخامس)***. ج۲. تحقیق علی‌نقی منزوی. تهران: دانشگاه تهران.

۲. ابن‌ابی‌اصیبعه، احمد بن قاسم. (۱۳۷٦ق). ***عیون الانباء فی طبقات الاطباء***. ج۲. بیروت: دارالفکر.

۳. ابن‌حمزه طوسي، محمد بن علی. (۱۴۱۲ق). ***الثاقب في المناقب***. تحقیق نبیل رضا علوان. قم: مؤسسه انصاریان.

۴. ابن‌عنبه، جمال‌الدین احمد بن علی. (١٤٢٥ق). ***عمدة الطالب فی انساب آل ابی‌طالب***. قم: کتابخانه آیت‌الله مرعشی.

۵. ابن‌فوطی، ابوالفضل عبدالرزاق بن احمد. (١٤١٥ق). ***مجمع الآداب فی معجم القاب***. ج۲. تصحیح محمدکاظم. تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.

٦. الهی‌زاده، محمدحسن، و راضیه سیروسی. (۱۳۸۹). «نهاد نقابت در خراسان طی قرون چهارم و پنجم هجری». ***شیعه شناسی***. (شماره ۳۲)، ۱۰۲-۸۵.

۷. امین، سید محسن. (۱۴۰۳ق). ***اعیان الشیعه***. ج۹، ۳. بیروت: دارالتعرف للمطبوعات.

۸. انصاری، حسن. (جمعه ١٩ مرداد ١٣٨٦). «کتابی از مؤلفی از خاندان صاحب بیان الأدیان». بررسی‌های تاریخی. (http://ansari.kateban.com).

۹. انوری، حسن. (۱۳۵۵). ***اصطلاحات دیوانی دورهٔ غزنوی و سلجوقی***. تهران: کتابخانه طهوری.

۱۰. انوری، علی بن محمد. (١٣٦٤). ***دیوان انوری***. به‌اهتمام محمدتقی مدرس رضوی. تهران: علمی و فرهنگی.

۱۱. بیهقی، ابوالحسن علی بن زید. (۱۳۸۵). ***لباب الانساب و الالقاب و الاعقاب***. ج۲، ۱. تصحیح سید مهدی رجایی. قم: کتابخانه آیت‌الله مرعشی نجفی.

۱۲. بخاری، ابی‌نصر سهل بن عبدالله. (۱۳۸۱ق). ***سرالسلسلة العلویة***. تصحیح محمدصادق بحرالعلوم. نجف: مطبعة الحیدریة.

۱۳. باخرزی، ابوالحسن علی بن حسن. (١٤٠٥ق). ***دمیة القصر و عصرة اهل العصر***. ج۲. کویت: مکتبة دارالعروبة للنشر و التوزیع.

۱۴. بارتولد، واسیلی ولادیمیروویچ. (۱۳۵۲). *ترکستان نامه*. ج۱. ترجمه کریم کشاورز. تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
۱۵. بغدادی، بهاءالدین محمد بن مؤید. (۱۳۸۵). *التوسل الی الترسل*. تصحیح احمد بهمنیار. تهران: اساطیر.
۱۶. جعفریان، رسول. (۱۳۹۳). *تاریخ تشیع در ایران از آغاز تا طلوع دولت صفوی*. تهران: علم.
۱۷. جعفری‌مذهب. (بهار ۱۳۷۳). محسن، شبه خلیفهٔ علوی «سید علاءالملک ترمذی». *وقف میراث جاویدان*. (شماره ٥)، ١٠٦-١٠٤.
۱۸. جوینی، عطاملک. (۱۳۳۴). *تاریخ جهانگشای*. ج۲. تصحیح محمد قزوینی. تهران: مؤسسه مطبوعاتی نصر و کتابخانه صدر.
۱۹. حسینی‌علوی، ابوالمعالی محمد. (۱۳۷٦). *بیان الادیان*. تصحیح عباس اقبال و محمدتقی دانش‌پژوه. به اهتمام سید محمد دبیر سیاقی. تهران: روزنه.
۲۰. حسینی‌بلخی، ابومحمد حسن بن علی. (١٤١٣ق). *سلسلة الابریز بالسند العزیز*. تحقیق محمدجواد حسینی جلالی، قم: کتابخانه آیةالله مرعشی.
۲۱. حسینی‌مدنی، ضامن بن شدقم. (١٤١٨ق). *تحفة لب اللباب*. تحقیق سید مهدی رجایی. قم: کتابخانه آیةالله مرعشی.
۲۲. خواجه نظام‌الملک طوسی، ابوعلی حسن. (١٣٦٤). *سیرالملوک (سیاست‌نامه)*. به اهتمام هیوبرت دارک، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
۲۳. دهخدا، علی‌اکبر. (۱۳۳۷). *لغت‌نامه*. زیر نظر دکتر محمد معین و دکتر سیدجعفر شهیدی. تهران: دانشگاه تهران.
۲۴. ذهبی، شمس‌الدین محمد. (١٤٠٧ق). *تاریخ الاسلام و وفیات المشاهیر و الاعلام*. ج٣٦، ٣١، ٣٠. تحقیق عمر عبدالسلام تدمری. بیروت: دار الکتاب العربی.
۲۵. رازی‌قزوینی، عبدالجلیل. (۱۳۹۱). *نقض*. تصحیح جلال‌الدین محدث ارموی. تهران: دارالحدیث و کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی.
۲۶. رامین‌نژاد، رامین، (۱۳۸۹). *برگ‌هایی نفیس از قرآن‌های منسوب به خط ائمهٔ معصومین*. مشهد: بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی.
۲۷. رحمانی‌ولوی، مهدی. (١٣٨٦، ۱۳۸۳). *تاریخ علمای بلخ*. ج١،٢. مشهد: بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی.
۲۸. رضایی‌برجکی، اسماعیل. (۱۳۹۷). *اطلس تاریخی سادات ایران از آغاز ورود تا پایان قرن نهم هجری قمری (سادات خراسان بزرگ)*. مشهد: بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی.
۲۹. سمعانی، ابی‌سعد عبدالکریم. (١٤٠٨ق). *الانساب*. ج۲، ۱. تصحیح عبدالله عمر البارودی. بیروت: دارالجنان.
۳۰. سنایی‌غزنوی، ابوالمجدود بن آدم. (۱۳۸۵). *دیوان سنایی غزنوی*. به‌اهتمام محمدتقی مدرس رضوی. تهران: سنایی.
۳۱. شبانکاره‌ای، محمد بن علی. (١٣٦٣). *مجمع‌الانساب*. تصحیح میرهاشم محدث. تهران: امیرکبیر.
۳۲. شهاری، ابراهیم بن قاسم. (١٤٢١ق). *طبقات الزیدیة الکبری*. ج۲. تحقیق عبدالسلام وجیه، اردن: مؤسسهٔ الامام زید بن علی الثقافیة.
۳۳. صفدی، خلیل بن ایبک. (١٤٢٠ق). *الوافی بالوفیات*. ج٤. تحقیق احمد الارناؤوط و ترکی مصطفی. بیروت. دار احیاء التراث.
۳۴. طبری، محمد بن جریر. (۱۳۸۵ق). *تاریخ الامم و الملوک*. ج ٦. تحقیق و تصحیح نخبة من العلماء و الاجلاء. قاهره: الاستقامة.
۳۵. عبیدلی، ابی‌الحسن محمد. (١٤١٣ق). *تهذیب الانساب و نهایة الاعقاب*. تصحیح محمدکاظم محمودی. قم: کتابخانه آیت‌الله مرعشی.
۳۶. فاطمی، سید حسن. (١٣٨٤). «امام علی یا امامزاده علی (پژوهشی در مورد مزار معروف مزار شریف افغانستان)». *وقف میراث جاویدان*. (شماره ٥٢)، ١١٠-٩٩.
۳۷. فخر رازی، ابی‌طالب محمد. (١٤٠٩ق). *الشجرة المبارکة فی انساب الطالبیة*. تصحیح مهدی رجایی. قم: کتابخانه آیت‌الله مرعشی نجفی.
۳۸. کیاءگیلانی، سید احمد. (١٤٠٩ق). *سراج الانساب*. تصحیح مهدی رجایی. قم: کتابخانه آیت‌الله مرعشی نجفی.
۳۹. ماوردی، ابوالحسن علی بن محمد. (۱۳۹۱). *احکام السلطانیة*. ترجمهٔ حسین صابری. تهران: علمی و فرهنگی.

۴۰. محسنی، منوچهر. (۱۳۵۵). *جامعه‌شناسی عمومی*. تهران: کتابخانه طهوری.
۴۱. مدنی حسینی شیرازی، سید علی‌خان. (۱۳۹۷ق). *الدرجات الرفیعة فی طبقات الشیعة*. قم: منشورات مکتبة بصیرتی.
۴۲. مرعشی، شهاب‌الدین. (۱۳۷۲). *کشف الارتیاب فی ترجمة صاحب لباب الانساب و الاعقاب و الالقاب*. ضمیمه کتاب مهاجران آل ابوطالب. مشهد: بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی.
۴۳. مروزی‌ازوارقانی، ابی‌طالب اسماعیل. (۱٤۰۹ق). *الفخری فی انساب الطالبیین*. تحقیق مهدی رجایی. قم: کتابخانه آیت‌الله مرعشی.
۴۴. مروج‌بلخابی، سیدطالب. (۱۳۹۰). *ورود سادات در افغانستان*. قم: نیلوفرانه.
۴۵. معزی‌نیشابوری، محمد. (۱۳٦۲). *دیوان اشعار*. تصحیح ناصر هیری. تهران: مرزبان.
۴۶. منتجب‌الدین بدیع، علی بن احمد. (۱۳۸٤). *عتبة الکتبة*، تصحیح محمد قزوینی و عباس اقبال. تهران: اساطیر.
۴۷. موسوی‌نژاد، سید علی. (۱۳۸۲). «کتاب‌های حدیثی منتشرشده از زیدیه (۲)». *علوم حدیث*. (شماره ۲۹)، ۱۵۸-۱۳۲.
۴۸. میرحسینی، سید علی‌نقی. (۱۳۹۵). *ریشه‌های تاریخی حضور سادات و علویان در افغانستان*. قم: دلیل ما.
۴۹. میرحسینی، سید علی‌نقی. (۱۳۹٦). *زمینه‌ها و عوامل گسترش تشیع در حوزه بلخ از آغاز تا حمله مغول*، قم: مرکز بین‌المللی ترجمه و نشر المصطفی.
۵۰. میهنی، محمد بن عبدالخالق. (۱۹٦۲م). *دستور دبیری*. تصحیح عدنان صادق ارزی. آنقره: دانشکده الهیات.
۵۱. ناصری‌داودی، عبدالمجید. (۱۳۸٦). *تاریخ تشیع در افغانستان (از آغاز تا قرن هفتم)*. قم: مرکز جهانی علوم اسلامی.
۵۲. نفیسی، سعید. (۱۳٦۳). *تاریخ نظم و نثر در ایران و در زبان فارسی تا پایان قرن دهم هجری*. ج۱. تهران: فروغی.
۵۳. واعظ‌بلخی، عبدالله بن عمر. (۱۳۵۰). *فضائل بلخ*. ترجمۀ عبدالله محمد بن محمد حسینی. تصحیح عبدالحی حبیبی. تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
۵۴. یعقوبی، احمد بن ابی‌یعقوب. (۱۴۲۲ق). *البلدان*. بیروت: دارالکتب العلمیه.
۵۵. یوسفی‌فر، شهرام، و صابره آزاده. (۱۳۹۰). «منصب رئیس در شهرهای دورۀ سلجوقی و پیوستگی محلی و اجتماعی آن». *مطالعات تاریخ فرهنگی*. (شماره ۸)، ۱۳۹-۱۱۷.